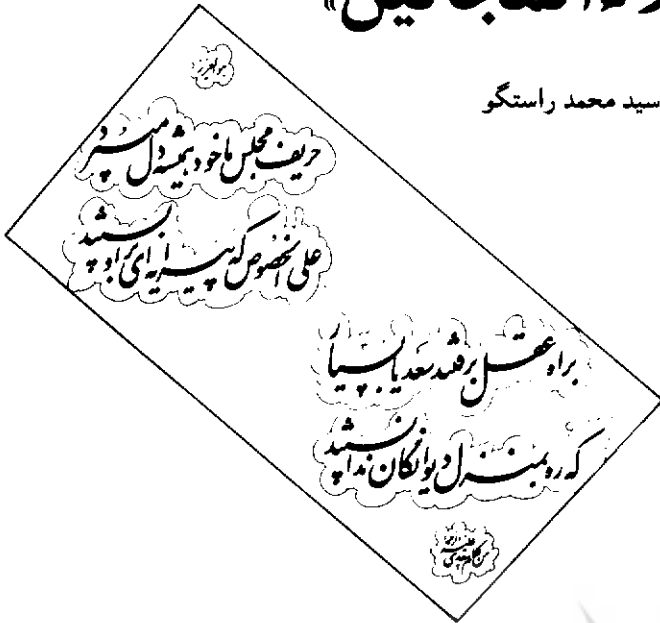


ساعتی با «عقلاء المجانین»

سید محمد راستگو



عقلاء المجانین. تألیف ابوالقاسم نیشابوری. با مقدمه و تصحیح دکتر عمر الاسعد. بیروت. دارالنفائس. ۱۹۷۸.

عقلاء المجانین، که ترکیبی متضادنامست، نام کتابی است دل چسب و خواندنی از ابوالقاسم نیشابوری نویسنده کم شناخته سده چهارم. موضوع و بیشترین مطالب کتاب یاد کرد اخبار کسانی است که در فرهنگ اسلامی «عاقل مجنون» و «دیوانه فرزانه» خوانده شده‌اند. اینان که گاه به اعتبار نام «بهلول» که یکی از بنام‌ترین آنها بوده، «بهالیل» نیز نامیده شده‌اند، چهره‌هایی بوده‌اند شگفت و مجمع اضداد با شخصیتی دو سویه، که از يك سو رفتار و گفتار غیر عادی شان آنها را در صف دیوانگان جای می‌داده، و از دیگر سو گفتارهای تیزبینانه و رفتارهای ظریفانه‌شان آنها را از دیوانگان معمولی جدا کرده، به گونه بخردان و حکیمان فرا می‌نموده است.

آنها افزون بر عقلاء المجانین، کتاب التزیل و ترتیبه که نسخه‌ای از آن در ظاهریه دمشق است باقی مانده است. وی اهل اندیشه و مطالعه و نیز مصاحبت با علما بوده، و همین‌ها سبب شده که از «کرامی گری» به «مذهب شافعی» تغییر عقیده دهد. و نیز به عرفان گرایش یابد (این گرایش در جای جای عقلاء المجانین دیده می‌شود).

این افراد که بررسی رفتار و گفتارشان می‌تواند فواید فراوان تاریخی، اجتماعی، عرفانی و روانشناختی بحاصل آورد، بویژه در روزگاران اخیر چندان مورد توجه محققین نبوده‌اند، تا اینکه چندی پیش دست‌اندرکاران مجله معارف شماره‌ای خاص^۱ این موضوع منتشر کردند و همراه با بحثهای مفید و خواندنی ترجمه‌ای تلخیصی نیز از متن کتاب ارائه دادند. همزمان با این اقدام، گام مفید و مثبت دیگری نیز در این راه برداشته شد، و آن نشر تازه‌ای از متن کتاب بود، با تصحیح و تعلیق و تقدیم دکتر عمر الاسعد از انتشارات دارالنفائس بیروت، با چاپ و صحافی زیبا و چشم‌نواز.

اشعاری نیکو نیز از او به دست آمده، از جمله:

بِمَنْ يَسْتَعِينُ الْعَبْدُ الْآبِرِيَّةَ
وَمَنْ لِفَتَى عِنْدَ السَّدَائِدِ وَالْكَرْبِ
وَمَنْ مَالِكِ الدُّنْيَا وَمَالِكِ أَهْلِهَا
وَمَنْ كَاشِفِ الْبُلُوَى عَلَى الْبُعْدِ وَالْقَرَبِ

و بی‌هیچ خلافتی در ذیحجه ۴۰۶ وفات یافته است. آنگاه به معرفی و بیان اهمیت کتاب پرداخته، و اینکه همانگونه که عنوانش حکایت می‌کند موضوعی ظریف و ابتکاری دارد، و هرچند به گفته خود مؤلف (ص ۳۷) پیش از او نیز بوده‌اند کسانی چون جاحظ، ابن ابی‌دنیا، احمد بن لقمان، اباعلی بغدادی، که به صورت پراکنده یا در فصولی از نوشته‌های خویش به این موضوع توجه کرده بودند، اما نخست بار او بوده که کتابی مستقل در این زمینه پدید آورده، و آن را بگونه‌ای شیوه‌مندانه نظم بخشیده است، یعنی پیش از یادکرد دیوانگان عاقل که موضوع اصلی کتاب است، در بخشهای جدا جدا به طرح بحثهای مقدماتی لازم و مفیدی چون معنی لغوی جنون، مترادفات آن، تعریف آن، گونه‌های آن، عوامل آن، ضرب‌المثلهای رایج در مورد آن و... پرداخته، سپس شیوه‌مندانه و دسته‌بندی شده احوال، اقوال و اشعار عقلاء المجانین را باز آورده، نخست شهریان شناخته، دوم

این چاپ جدید که به دلیل همزمانی نشر (سال ۱۹۷۸) در اختیار مجله معارف نبوده، نوشتن این مقاله را که معرفی کتاب و مروری در آن است سبب شد.

● **نگاهی به مقدمه مصحح.** دکتر عمر الاسعد در مقدمه خود نخست به معرفی ابوالقاسم نیشابوری مؤلف کتاب پرداخته، که به گواهی منابع موجود، از علما و مفسرین و ادبای زمان خویش بوده، و در تفسیر و قرائات و دانشهای وابسته به آنها مانند لغت، صرف و نحو، بلاغت، حدیث، تاریخ، قصص و مغازی تخصص و شهرت داشته، و بقول سیوطی^۲ «بنام‌ترین مفسر روزگار خود بوده است»، مجالس درس و وعظ داشته و از این راه علوم بسیاری نشر داده است، در تفسیر و قرائات و آداب نوشته‌هایی داشته، که از

بدویان شناخته، سوم زنان و در آخر ناشناختگان.

از دیگر ویژگیهای کتاب اینها را یاد کرده، که مؤلف همه اخبار و گزارشها را با ذکر سند همراه کرده است، جای جای نوشته خویش را به آیات و احادیث زینت داده است، نیز شمار بسیاری از اشعار نغز و نیکو را گرد آورده است، و روی هم کتابی سخت بدیع و خواندنی فراهم کرده که افزون بر ارزشهای ادبی، عرفانی و... از نظر تاریخ اجتماعی نیز ارزش بس والایی دارد، و اگر کسی بخواهد درباره این طبقه اجتماعی (عقلاء مجانبین) در سده‌های نخستین اسلامی تحقیق و بررسی کند، و عوام و خواص و زاهد و صوفی آنها را شناسایی کند و اندیشه و افکار و احوال و رفتار و گفتار آنها را در خانه و مدرسه و کوی و بازار و کاخ و دربار باز نماید، از این کتاب مأخذ بهتری نخواهد یافت.

پس از آن مصحح نسخه‌های مورد استفاده خویش را یاد کرده، سه نسخه خطی با ذکر ویژگیها، الف) نسخه دیراسکوریال بارمز «ل»؛ ب) نسخه کتابخانه خدابخش هند بارمز «د»؛ ج) نسخه کتابخانه برلین بارمز «ن» و دو نسخه چاپی نخست چاپ دمشق بسال ۱۳۴۳ با تعلیق وجیه فارس و مقدمه محمد کردعلی، دوم نسخه چاپ نجف بسال ۱۳۸۷ که در واقع تجدید چاپ نسخه دمشق است با تعلیق محمد بحر العلوم. برخی تفاوتها و نواقص نسخه‌های چاپی را نیز آورده است، و در آخر شیوه تصحیح و تحقیق خویش را یاد کرده، که نسخه «ل» را به دلیل صحت و ذکر اسناد و تاریخداری بودن و دلایل دیگر اصل قرار داده، و جز در مواردی چند از آن عدول نکرده است، و دیگر اختلافات را در پانوشتها آورده. نیز برای آسان‌سازی مطالعه، اخبار و گزارشهای کتاب را با شماره‌گذاری (بر روی هم ۶۱۲ شماره) از هم جدا کرده. هر چند در مواردی برخی شماره‌ها زاید می‌نماید، مثلاً در ص ۶۸، شماره ۹۸ ادامه گزارش ۹۷ است و جداسازی آن ناروا، نیز شماره‌های ۱۰۲ و ۱۰۳ ادامه شماره ۱۰۱ در ص ۷۰ است؛ در مواردی نیز کمبود شماره‌گذاری دیده می‌شود، مثلاً ص ۱۱۲ پس از شماره ۱۸۸، آیات و احادیث را استخراج کرده و پاره‌ای لغتها و برخی اعلام شخصی و مکانی را توضیح داده است، نیز برای آسان‌یابی مطالب فهرستهای کارگشایی چون فهرست مطالب، فهرست آیات، فهرست احادیث، فهرست اشعار، فهرست امثال، فهرست مجانبین، فهرست اعلام و فهرست جایها بر کتاب افزوده است. و به این گونه شیوه درست تصحیح و تحقیق علمی را رعایت کرده است.

مروری در متن کتاب: مؤلف نخست بر ای توجیه دوسویگی شخصیت عقلاء المجانبین که مجمع اضدادند و آمیزه‌ای از عقل و جنون، این بحث را طرح کرده که خداوند بنیاد جهان را بر تضاد

قرار داده، و آن را آمیخته‌ای از نمودهای متضاد آفریده است، به گونه‌ای که شادیش با غم، قوتش با ضعف، حیاتش با مرگ، عزتش با ذلت، غنایش با فقر و... و نیز عقلش با جنون همراه است، و تنها صفات خود اوست که از این آمیختگی دور است، علمش با جهل، قدرتش با ضعف، غنایش با فقر، حیاتش با مرگ پیوندی ندارد. برای تأیید این نکته اخبار و اقوالی آورده، از جمله روایاتی در تفسیر آیه «والشفع والوتر» که در آنها «وتر» به صفات یگانه و ضدگریز خداوند و «شفع» به صفات دوگانه و ضدآمیز دنیا تفسیر شده است. سپس به تفاوت بینش عوام و خواص در مورد جنون اشاره کرده، که عوام کسی را دیوانه می‌دانند که بی آرام باشد، جامه پاره کند، در کوچه‌ها بگردد... و روی هم در رفتار، گفتار، خوراک، پوشاک و جز اینها شیوه‌ای غیر عادی و خلاف آمد معمول داشته باشد، و به همین سبب بود که به پیامبران که همرنگ جماعت نبوده‌اند و مردم را به آئین و شیوه‌ای جدید و غیر عادی دعوت می‌کرده‌اند، تهمت جنون می‌بستند، اما خواص و اهل حقیقت آن را که دل به دنیا بندد و کار دنیا را بر عقبی ترجیح نهد دیوانه می‌خوانند.

در پایان این مقدمه به اصرار برخی دوستان اشارت کرده است که با تقاضاهای فراوان خویش نوشتن چنین کتابی را سبب شده‌اند. آنگاه در فصل «اصل الجنون فی اللغة» که در واقع نخستین فصل کتاب است، مفهوم و ریشه لغوی جنون را توضیح داده، که در اصل به معنی پوشش و استتار است، و این مفهوم در همه مشتقات آن وجود دارد، مثلاً پریان را «جن» گفته‌اند چون دیده‌ها پوشیده‌اند، درخت‌زار را «جنت» نامیده‌اند چون زمینهایش از درخت پوشیده است. زره و سپر را «جَنَه» نام داده‌اند، چون پوشش جنگاوران است. قبر را «جَنین» خوانده‌اند، چون جسد را می‌پوشاند. طفل در رحم را «جنین» گفته‌اند چون پوشیده و پنهان است و دیوانه را از این جهت «مجنون» خوانده‌اند که عقلش محجوب و پوشیده است. البته در تأیید و توضیح این نکته‌ها آیات، اخبار، اقوال و اشعاری نیز به شاهد آورده است. در فصل «اسماء المجنون فی اللغة» واژه‌های مترادف با مجنون را همراه با شواهد قرآنی و روایی و شعری یاد کرده است، مانند ابله، احمق، واله، معتوه (دیوانه مادرزاد)، ممسوس (جن زده)، اخرق (آنکه تدبیر امور خویش نداند)، رفیع (احمقی که ثبات رأی ندارد)، هلباجه (احمق پر خور)، لکع (احمق فرومایه و هرزه کار).

در فصل «الامثال المضروبة فی الحمق والحمق» به یاد کرد ضرب المثل‌های رایج درباره احمقان پرداخته است. از جمله این مثل که عربها می‌گویند: «احمق من رجلة» یعنی فلان از رجله گیاهی که در مسیر سیلاب می‌روید و به همین دلیل بزودی نابود

می شود و ازینجاست که آن را «بقلة الحماة» (گیاه نادان) نامیده اند! احق تر است. و اهل حقایق این مثل را درباره کسانی که با آگاهی از ناپایداری دنیا حریصانه به آبادی آن می کوشند، و در واقع خانه بر آب بنا می کنند، به کار می برند. در فصل بعد (ما یوصف بالحمق من غیر الناس) حیواناتی را که به حماقت شهرت یافته اند یاد کرده، مانند کفتار که احق ترین حیوانش می دانند، زیرا هنگام صیدش صیادان همراه با سروصدا می گویند کفتار اینجا نیست، او باور می کند و از لانه خارج می شود و صیادان صیدش می کنند، سخن حضرت امیر (ع) که می فرماید «لَا أُكُونُ مِثْلَ الضَّبْعِ تَسْمَعُ اللَّدْمَ فَتُخْرَجُ حَتَّى تَصَادَ» اشاره به همین معنی است. همچنین از شهرت کبوتر به حماقت سخن می گوید که روی شاخه تخم می گذارد و تخمها می افتد و می شکند.

پس از این در فصل «اسماء جنون الدواب» نامهایی که بر حیوانات دیوانه اطلاق می شود آورده است از قبیل اینکه دیوانگی شتر نر را «هیام»، جنون گوسفند را «تول»، جنون سگ را «کلب» و جنون ماده شتر را «سعر» می گویند. همانگونه که دیوانه این حیوانات را به ترتیب، هاتم، ثولاء، کلب و مسعوره گویند.

در فصل «ضروب المجانین» از اقسام و گونه های جنون سخن می راند و می گوید: برخی دیوانه به دنیا می آیند (معتوه)، برخی بر اثر غلبه سوداء دیوانه می شوند (ممرور)، برخی از آسیب رسانی پریان و دیوان عقل از کف می دهند (ممسوس)، برخی دیوانه عشق و دلدادگی می گردند (در این موردده گزارش آورده، از جمله سخن اصمعی که گفته است درباره عشق فراوان سخن گفته اند، اما از همه کوتاه تر و زیباتر سخن زنی عرب است که وقتی از او پرسیدند عشق چیست؟ گفت «دل و جنون» - بیچارگی و دیوانگی.

و نیز این سخن زیبای دیوانه ای را که در ویرانه ای به زنجیرش بسته بودند: «ای کاش عشق روزی عاشق می شد، تا می فهمید که با مردمان چه می کند»، برخی نیز به سبب شومی بدعتگذاری یا ارتکاب گناهان بزرگ به جنون مبتلا می شوند (با سه گزارش)، برخی نیز از ترس خدا کارشان به جنون می کشد (مانند عبدالعزیز بن یحیی که وقتی برای نماز به مسجد رفته بود. امام این آیه را بر خواند «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» بی اختیار نمازش را برید، بر سر و صورت زنان از مسجد بیرون شد و دیگر اثری از او بدست نیامد، با هشت گزارش دیگر)، برخی نیز چون کودکان و جوانان و مستان به مجاز دیوانه خوانده می شوند.

سهس از کسانی یاد می کند که در عین درست عقلی خود را به جنون زده و دیوانه فرا نموده اند؛ اینها خود چند گروه اند: برخی خویش را دیوانه فرا می نمایند تا احوال درونی خویش را از مردم بپوشانند و بی مزاحمت آنان راه معنوی خود را بیمایند، مانند

دیوانه ای که مالک دینار می گوید: دیدمش زنجیر بر گردن داشت، و بچه ها با سنگ اندازی آزارش می دادند، و او این بیت می خواند: «إِنَّ مِنْ قَدَارِي عَلَيَّ صُورَانَا / سِرِّ فَإِنْ فَتَشُوا فَلَيْسُوا بِنَاسٍ» (اینان که در چهره آدمی دیده می شوند، اگر تحقیق شود، به حقیقت آدمی نیستند). نزدیکش رفتم و پرسیدم تو دیوانه ای؟ گفت به تن آری، اما به دل نه، و این بیت بر خواند: «وَرَيْتُ امْرِي بِالْجَنُونِ عَنِ الْوَرَى / كَيْمَا أَكُونُ بِوَاحِدِي مَشْغُولٍ» (حال خویش را با پرده جنون از مردم پوشیده ام، تا به معشوق یگانه خویش مشغول باشم) همراه با سه گزارش دیگر. برخی نیز خود را به دیوانگی می زنند تا از بلاو آفتی برهند، مانند بهلول و بعضی دیگر که با دیوانه نمایی خود را از گرفتاری به مقام قضاوت جورها کردند، همراه با نه گزارش. برخی نیز برای رسیدن به غنا و ثروت خود را به جنون می زنند، مانند دیوانه ای که ادیبی سخندان از کنار او می گذشت، سخنان او را شنید، فصیح، بقاعده و بخردانه بود، شگفت زده از او پرسید چرا چنین شده ای؟ این شعر را بر خواند: «چون دیدم زندگی راحت و پر نعمت نصیب جاهلان است و عاقل بخرد از همه زیانمندتر است، از عقل بریدم و به زمره جاهلان دیوانه وارد شدم» (همراه با چند گزارش دیگر)، برخی نیز برای راحت طلبی و آسوده زیستن دیوانگی پیشه کرده اند، در این باره اشعار و اقوالی ذکر کرده است که مضمونشان «رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز/ تا داد خود از کهنتر و مهتر بستانی» است، از جمله:

تَحَامَقُ تَطْبُ عَيْشًا وَلَا تَكُ عَاقِلًا
فَعَقِلَ الْفَتَى فِي ذَا الزَّمَانِ عَدُوًّا
فَكَمْ قَدْ رَأَيْنَا ذَانِهِ صَارَ خَامِلًا
وَذَا حَقٌّ فِي الْحَقِّ مِنْهُ سُمُوًّا

حماقت پیشه کنید تا به زندگی راحت دست یابید، و از عاقلی بپرهیزید که امروز عقل آدمی دشمن آدمی است، چه بسیارند بخردانی که بیچاره و گمنام اند، و چه انبوهند احمقانی که بزرگ مرتبه و بنام اند.

آنگاه در فصل «حروف الجذ والعقل ودولة الحمق والجهل» بیست و سه گزارش خبری و شعری می آورد، در توضیح این نکته که عاقلان و عالمان زندگی سخت پر زحمت دارند و احمقان و جاهلان عیشی مرفه و پرنعمت. از جمله:

إِنِّي أرى الأَكْيَاسَ قَدْ تَرَكُوا سِدِّي
وَ أَرَمَةُ الأَمْلَاقِ طَوَعَ الأَحْمَقِ
لَوْ كَانَ بِالْحَيْلِ الْغَنَى لَوْجَدْتَنِي
بِنَجْمِ أَقْطَارِ السَّمَاءِ تَعَلَّقِي
لَكِنْ مِنْ رِزْقِ الْحُجْنِيِّ حُرْمِ الْغَنَى
ضِدَّانٍ مُفْتَرِقَانِ أَيْ تَفَرَّقِ،

بخردان و کاردانان را می بینم که بیپوده رها شده اند. و زمام

کارها به دست احمقان افتاده است. اگر ثروت و آسایش باحیله‌های عقلی شدنی بود، مرا می‌دیدید که بر آسمانها دست یافته‌ام. اما چه توان کرد که هر که از خرد بهره یافت از ثروت دور ماند، که هنر و ثروت دو ضد هم گریز و همراه ناشدنی‌اند.

گزارشها و اشعار این سه بخش آخر یادآور این ابیات حافظ

است:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکیم

ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است
چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم

از این پس در فصل «اجتناب الاحمق و صحبت» پانزده گزارش خبری و شعری آورده در لزوم پرهیز از هم‌نشینی احمق، مانند «ایاکم و صحبة الاحمق فانه إلى أن یضُرکم اقربُ الی أن ینفعکم» (از دوستی با احمق پرهیزید که آسیب او از نفع او بیشتر است). در اینجا مؤلف مقدماتی را که لازم می‌دانسته پایان داده، و به غرض اصلی که ذکر اخبار عقلاء المجانین است، پرداخته است. نخست از آنان که نام و شهرشان شناخته بوده از چهل و شش تن یاد کرده، از جمله: اویس قرنی، مجنون عامری، بهلول، علیان، ابوالدیک، قدیس بصری، ابونصر مدنی، ابوجوالق مدائنی، عتاهیه واسطی، شبیبان جبلی... و در این بخش بر روی هم سیصد و چهار گزارش آورده است. سپس هفت گزارش درباره هفت تن از بدویان بیابان نشین آورده، و آنگاه سی و چهار گزارش درباره ده تن از زنان این طبقه مانند: ریحانه، حیونه، میمونه، سلمونه. و پس از این هشتاد و دو گزارش درباره آنان که نام و نشانی نداشته‌اند، و در پایان دوازده مورد از دیده‌های خویش را گزارش کرده است. دلچسب‌ترین قسمت‌های کتاب همین گزارشهاست، که برای پرهیز از اطاله سخن به چند نمونه نکته آموز و فکاهه‌آمیز بسنده می‌کنیم:

● عمرو بن جابر گوید: بهلول را دیدم که بچه‌ها آزارش می‌دادند، گفتم چرا از اینان به پدرهاشان شکایت نمی‌بری؟ گفت راحتشان بگذار، شاید وقتی من مردم این خاطرات خوش را بیاد آرند و بگویند: خدا آن دیوانه را بیامرزد. (ص ۱۴۷).

● بهلول از کنار گروهی که پای درختی نشسته بودند می‌گذشت. از روی مسخره گفتند: اگر ازین درخت بالا روی ده درهم بتو می‌دهیم، بهلول پذیرفت، درهم‌ها را گرفت و در آستین خود پنهان کرد و گفت نردبانی بیاورید تا بالا روم، گفتند این در شرط ما نبود، گفت در شرط من بود. (ص ۱۴۵).

● علی بن ظبیان گوید: روزی علیان مجنون به خانه‌ام آمد. اهل خانه را گفتم برایش فالوده (نوعی حلوا) آوردند، وقتی خورد، گفت این فالوده عالمان است، دوست داری فالوده عارفان را به تو یاد دهم، گفتم آری، گفت: عسل صفا، شکر وفا، روغن رضا و نشاسته یقین را در دیگ تقوی بریز، آب خوف بر آن بیفزا، با کفگیر عصمت مخلوط کن، و بر آتش محبت بپز، آنگاه در ظرف فکرت بریز با بادبزن حمد خنک کن و با قاشق استغفار بخور. (ص ۱۶۹)

● اوس اعور گزارش کرد. که شبی ریحانه را دیدم که چنین دعا می‌کرد: مرده باد بدنی که در راه تو بپا نخیزد، کور باد چشمی که از اشتیاق تو نگرید، خشک باد دستی که عذرخواهانه بسوی تو بلند نگردد». (ص ۲۸۲).

● ابویعقوب می‌گوید: بکاربلدی را دیدم، برهنه و نی به دست، می‌دوید و می‌خواند:

کَفَى حَزناً أَنِي مَقِيمٌ بِبِلْدَةِ
أَخْلَى عَنْهَا نَازِحُونَ بَعِيدِ
أَقْلَبُ طَرْفِي فِي الْبِلَادِ فَلَأْرَى
وَجُوهَ أَحْيَائِي الَّذِينَ أُرِيدُ (ص ۲۴۷).

همین اندوه بس که در شهری سکونت دارم که دوستانم از آن دور شده و رفته‌اند. به همه سو می‌نگرم اما چهره دوستانی را که می‌خواهم نمی‌بینم.

یادآور: هیچ می‌دانی چرا چون موج / در گریز از خویشتن
پیوسته می‌کاهم / زانکه بر این پرده تاریک، این خاموشی نزدیک /
آنچه می‌خواهم نمی‌بینم، آنچه می‌بینم نمی‌خواهم*

حاشیه:

(۱) مجله معارف، دوره چهارم، شماره ۲. در آغاز می‌خواستیم ترجمه چاپ شده در این مجله را با متن مورد بحث مقایسه کنیم. اما ازین کار درگذشتیم زیرا ترجمه عنوان تلخیص هم دارد.

(۲) از جمله: العبر حافظ ذهبی ۹۳/۳؛ الوافی بالوفیات صلاح صفدی ۲۳۹/۱۲؛ الاعلام ابن قاضی (خطی)؛ طبقات المفسرین سیوطی، ۱۱؛ طبقات المفسرین داوودی ۱۴۴/۱؛ شذرات الذهب ابن عماد ۱۸۱/۳...
(۳) طبقات المفسرین سیوطی ۱۴۵/۱.

(۴) در متن «حروف الجَدِّ والعقل...» است، و مصحح آن را جمع «حرف» به معنی حد (اندازه، تعریف) گرفته، در برگردان فارسی هم به «اقسام» ترجمه شده است، اما به نظرمی رسد درست، «حرف» به ضم میم و به معنی حرمان باشد که در یکی از نسخه بدل‌ها نیز آمده است، زیرا مطالب یاد شده در این فصل که همه بیان حرمان عاقلان و دولتمندی جاهلان است حکم می‌کند که دو عبارت «حروف الجَدِّ والعقل» و «دولة الاحمق والجهل» مقابله داشته باشند، و این مقابله تنها با تصحیح پیشنهادی صورت می‌پذیرد، «حرف» در برابر دولت، و «جد و عقل» در برابر «حمق و جهل»، و «حروف» نامناسب و بی‌معنی می‌نماید.

* موارد اختلاف چاپ قدیم و جدید عقلاء المجانین به تفصیل در مقاله جداگانه‌ای بررسی شده است که انشاءالله در مجله معارف منتشر خواهد شد.